



دلمون به حال میمونه سوخت!

ایراز دلسوزی «تولاند» برای «میمون کوچک بیچاره» که در تلویزیون ایران به نمایش گذاشته شد.

«میمون کوچک بیچاره!» عبارتی بود که تولاند، سخنگوی کاخ سفید با هزار تا ناز و کرشمه و تقلید حس مادرانه! در مورد میمون فضانورد ایرانی به کار برد.

پس حالا که حال میمون فضانورد ما این قدر برای ایشون احساس برانگیز و مهم است و برای کور کردن چشم آن‌هایی که نمی‌توانند و نمی‌خواهند قدرت علمی ما را ببینند و باور کنند باید به عرض‌شان برسائیم؛ حالا حالاها باید به حال این و آن از خودتان احساس نشان بدهید، چون پیشرفت ما منحصر به میمون کوچک (به قول شما بیچاره) نمی‌شود!



پیامک تبریک بعضی از مسئولین استان‌ها به مناسبت‌های مذهبی و ملی

چند وقته که با نزدیک شدن به فضای انتخابات، تو بعضی از استان‌ها مُد شده که مسئولین برای مردم بوسیله پیامک، پیام تبریک می‌فرستن و آخر پیام هم نام مبارک خودشون رو درج می‌کنن!

اما این که به چه نیتی این کار رو انجام می‌دن جای تأمله:

تأمل اول: چون مسئولین ما (طبق قواعد اسلامی) هم‌طراز مردم عادی و حتی پایین‌تر از قشر متوسط زندگی می‌کنن! به تازگی دارای تلفن همراه شدن و هنوز عشق پیامک زدن از سرشون خارج نشده. این‌که برای مردم که معلوم نیست چه‌جوری شماره‌هاشون دست مسئولین افتاده پیامک تبریک می‌فرستن.

تأمل دوم: امان از این شرکت‌های تبلیغاتی که وقتی بیکار می‌شن به نام این و اون، برای این و اون و به صورت صلواتی! پیامک می‌فرستن و نیت‌شون هم فقط ایجاد اشتغال و خالی نبودن عریضه است!

تأمل سوم: چون بعضی از مردم اسم و فامیلی مسئولین شهرشون رو نمی‌دونن و اگه تو صف نانوائی یا قصابی یا پشت عابر بانک یا جایی دیگه باهاشون روبرو بشن، زشته کسی اونارو با لقب‌های دیگه‌ای صدا بززن، مسئولین هم این کار رو انجام دادن تا مردم اسم و فامیل‌شون را بدونن و کلا باهاشون راحت‌تر باشن! تأمل چهارم: مسئولین از این کار هدفی جز رساندن پیام تبریک و خوشحالی نداشتن و هدف‌شون فقط شاد کردن دل مردم بوده و به هیچ وجه من‌الوجه، فکرشون حتی طرف انتخابات شورای شهر و تبلیغات هم نمی‌رفته!



تفاهم دولت و مجلس برای ارائه بسته حمایتی شب عید

مبارک! پس معلوم شد دولت و مجلس محترم یه جاهایی! می‌تونن با هم کنار بیان.

خدا رو شکر! ایشالا این همکاری و تفاهم اونقدر ادامه داشته باشه تا یکی یکی همه مشکلات مردم و کشور حل بشه.

پسر! زود اون اسفند و متقل رو آماده کن. بعضیا بدجوری دارن نگاهمون می‌کنن.



قرارداد ۲۵ میلیونی یکی از تیم‌های دسته اول با یک فالگیر

البته سرمربی این تیم ایشون رو به جهت آنالیزور تیم استخدام کردن. اما این که ایشون چه‌جوری آنالیز می‌کنه، خدا عالمه!

شاید با سرگین شغال و دُم موش... شاید با اسطرلاب و پیچ و مهره و صفحه فلکی!

به هر حال ایشون کارشون آنالیز کردن تیمه حالا با هر وسیله‌ای که بشه.



طرح فرش تبریز بر روی لباس زنان اروپایی

با خبر شدیم یکی از برندهای معروف لباس در جهان به نام «هرمس» از طرح فرش تبریز در طراحی لباس‌هایش استفاده کرده و استقبال خوبی هم از این طرح شده.

حالا هی بعضی‌ها دنبال مد، توی سوراخ سُنْبِه‌های برلین و پاریس و رم بگردن. یکی نیست بهشون بگه بابا تو این تورم و گرونی بلیط هواپیما نمی‌خواهد اینقدر پول بدین برین اروپا، با چند ساعت رانندگی برین همین تبریز خودمون، هم یه سر به «ال گلی» بزیند هم برید مُد بیارید. دیگه چی می‌خواهید؟!



برو نازم، حالای

هر ساعت؛ ۲ کشته و ۸۸ مجروح در تصادفات

رئیس اورژانس کشور گفت: «در کشور ما در هر ساعت، دو نفر در تصادفات کشته و ۸۸ نفر مجروح می‌شوند!»

موقعیت اول

پسر خانواده: [پدرش را در آغوش می‌کشد و او را می‌بوسد] حالای کن پدر! پدر خانواده: برو پسر! برو خدا پشت و پناهت!

پسر خانواده: مادر! مرا ببخش مادر! حالای کن مادر!

مادر خانواده: [با حالتی بسیار متأثر] برو پسر! برو نازم حالای! [پسر از در بیرون می‌رود و همین‌طور که از خانه دور می‌شود، با چشمانی سرخ، پدر و مادرش را نگاه می‌کند. مادر، پشت سرش آب می‌ریزد و از شدت ناراحتی و نگرانی پخش زمین می‌شود!]

پدر خانواده: زن! این شامورتی بازی‌ها چیه؟ خب داره میره اون طرف خیابون نون بگیره دیگه! چرا شلوغش می‌کنی؟!

موقعیت دوم

[پسر خانواده بدون این که در تصادف، کشته و یا مجروح شود، موفق به گرفتن دو عدد نان بربری با قیمت غیر یارانه‌ای از نانوائی آن طرف خیابان شده و به خانه برگشته است!]

پسر خانواده: مامان! من برگشتم! بابا! من زنده‌ام!

[در حالت اسلوموشن می‌بینیم که پسر خانواده به سمت آغوش پدر و مادرش می‌دود! سرود «ملی پوشان پیروز باشید» به شکل کاملاً بی‌ربطی در زمینه تصویر، پخش و شنیده می‌شود!]

گوینده بخش خبر [همان شب]: رییس پزشکی قانونی منطقه گفت: تحقیقات درباره علت کشته و یا مجروح نشدن این جوان در تصادفات، ادامه دارد!



نه!... دو تاش رو بگو؟

درگیری در پشت صحنه یک سریال

در خبرها آمده بود که در جریان فیلمبرداری یکی از سریال‌های نوروزی، پشت صحنه این سریال به صحنه درگیری کارگردان با یکی از بازیگران اصلی آن تبدیل شده و کار بعد از صدای بلند و دستت رو بکش و اینها، به بزن بزن هم رسیده است! در همین راستا مکالمات این دعوا را با هم مرور می‌کنیم.

* کات!... نشد... دوباره می‌گیریم.

- چی؟... کات واسه چی؟... خیلی هم خوب بود.

* نه اصلا... حس رو خوب منتقل نکردی... خب برگردیم سر جای اول.

- می‌خوای اذیت کنی؟... من حس رو خوب منتقل نکردم یا تو که معلوم نیست کی راحت داده اینجا.

* برو آقا جان!... تو اصلا بازیگری بلد نیستی... بازیگری تو، یک سوءتفاهمه...

- تو خوبی! پنج تا فرق مدیوم شات و لانگ شات رو بگو... چهار تا شو بگو... نه دو تا شو بگو!

* تو می‌خوای از من امتحان بگیری؟... برو آقا جان!...

- من برم؟ تو باید بری... البته نه خونه‌تون... باید بری رو تخت بیمارستون... [ش... تل... ق!]

* !... منو می‌زنی؟... های نفس کش... [در... در... ق!]

خبر دیگر درباره این سریال این که، یکی از بازیگران سرشناس سینمای ایران، از بازی در این فیلم انصراف داد و سریال را نیمه کاره رها کرد و داور جشنواره فیلم فجر شد!

حالا قرار است ما از بازی این‌ها در این سریال‌ها پند و اندرز بگیریم؟!